

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۴، سال دهم، ژوئیه (جولای/یولی) ۲۰۰۹

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● شاگرد ساختن نوایمانان

بخش دوم: نشانه‌های ایمان نجات‌بخش (تت استیوآرت)

● بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش دوم: بدعت نسطوریوس

قسمت دوم (فریبرز خدانی)

● رهبر خدمتگزار

بخش سوم: گام نهادن در راه صلیب (تت استیوآرت)

● یک بیماری مهلک: انجیل تندرستی و ثروت

بخش دوم: انجیل تندرستی کامل

(نوشته پروفیسور گوردون فی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

شاگرد ساختن نوایمانان

بخش دوم: نشانه‌های ایمان نجات‌بخش

از کشیش تَت استیوارت

خدا از وسایل مختلفی استفاده می‌کند تا گناهکاران گمگشته را به ایمان به مسیح هدایت فرماید. او از مشکلات زندگی که انسان را بر زمین می‌کوبند استفاده می‌کند؛ گاه نیز حضور شیرین مسیح را در زندگی ایمانداران پر از روح‌القدس به کار می‌گیرد؛ در مواقعی دیگر نیز از کتاب‌مقدس یا موعظه کلام استفاده می‌کند تا دل‌های سخت را با محبت خود لمس نماید (رومان ۱۰: ۱۷). هر وسیله‌ای که مورد استفاده خدا قرار گیرد، می‌دانیم که حیات جدید را عمل فیض‌آمیز روح‌القدس ارزانی می‌دارد. مسیح فرمود: ”آمین، آمین، به تو می‌گویم، اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.“ (یوحنا ۳: ۵). روح‌القدس عطاکننده نجات است؛ پولس می‌فرماید: ”ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح‌القدس است.“ (تیتوس ۳: ۵). این روح‌القدس است که دل را لمس می‌کند و به آنانی که در گناه مرده‌اند حیات می‌بخشد؛ پولس می‌فرماید: ”ما را نیز که در خطایا مرده بودیم، با مسیح زنده گردانید.“ (افسیسیان ۲: ۵). شکی نیست که ایمان واقعی کار خدا است، اما در فرایند شاگرد ساختن نوایمانان، دشوار است تشخیص داد که نوایمانی که تحت تعلیم داریم، ایمانی واقعی دارد یا نه. در این مقاله، به بررسی نشانه‌های ایمان نجات‌بخش خواهیم پرداخت.

در آغاز، باید تأکید کنم که مهم است به نوایمان کمک کنیم که معنی درست تولد تازه را درک کند. درست است که ما تنها به‌واسطه ایمان نجات می‌یابیم، و این حقیقتی است پرشکوه؛ اما ایمان نجات‌بخش هرگز تنها ظاهر نمی‌شود، بلکه ایمانی است که میوه به‌همراه می‌آورد. اما شاخه پیش از آنکه میوه بیاورد، باید به تاک پیوند بخورد. در اینجا به چهار نشانه ایمان واقعی ارائه می‌دهیم.

احساس الزام به گناه

آیا شاگردتان احساس واقعی الزام به گناه را دارد؟ روح‌القدس ایمانداران را به گناه ملزم می‌سازد (یوحنا ۸: ۱۶) و ایشان را به اعتراف به گناه خود سوق می‌دهد. ملزم شدن باعث می‌شود شخص احساس سنگینی کند، به همین دلیل، بسیار مهم است بدانیم که شیطان نیز احساس الزام به گناه را ایجاد می‌کند: ”آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند...“ (مکاشفه ۱۰: ۱۲). اما میان این دو نوع الزام تفاوتی وجود دارد. آن مدعی از گناه ایماندار استفاده می‌کند تا حس نفرت از خویشتن و ترس از محکومیت خدا را به وجود آورد. چنین محکوم ساختن خویشتن منجر به افسردگی و اسارت می‌گردد. حال

آنکه خدمت روح القدس این است که ایماندار را از قدرت گناه رهایی دهد و در او محبت عظیمی نسبت به خدا و عدالت او و نفرت از گناه پدید آورد. مانند این است که مردی را ببینید که سگی پای او را گاز گرفته و هنوز آن را در دهان خود دارد. اگر سگ را بزنید، گویی به گناه حمله کرده‌اید؛ اما اگر شروع کنید به زدن آن مرد به این دلیل که اجازه داده سگ گازش بگیرد، هیچ کمکی به او نکرده‌اید. کار روح القدس این است که ملزم سازد، و این به معنی زدن سگ است، نه آن مرد.

نوامانان همیشه این شهادت را می‌دهند که پیش از ایمان آوردن، گناه می‌کردند بی‌آنکه دچار عذاب وجدان گردند؛ اما اکنون که ایماندار هستند، هر بار که گناه می‌کنند، قدرت ملزم‌کننده روح القدس را احساس می‌کنند. این خبر خوشی است زیرا نشان‌دهنده یکی از نشانه‌های مهم حیات جدید در مسیح است.

احساس غم واقعی

آیا شاگردتان برای گناهان خود احساس غمی واقعی می‌کند؟ کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که غمی الهی برای گناه هست که انسان را به تخت فیض خدا هدایت می‌کند تا رحمت بیابد؛ اما غمی نیز هست که موجب مرگ می‌گردد. ”غمی که برای خدا است منشأ توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی منشأ موت است.“ (دوم قرن‌تین ۷: ۱۰). وقتی شخص با محبت خدا مواجه می‌شود، اغلب غم عظیمی او را فرو می‌گیرد و اشک از چشمانش جاری می‌شود. اما باید مراقب بود که این اشکها همیشه نشانه توبه واقعی نیستند. این اشکها ممکن است دلایل مختلفی داشته باشند: الف) ممکن است به این دلیل باشند که شخص احساس می‌کند گناهش بر ملا شده و شرمساز شده است؛ ب) ممکن است به دلیل این باشد که شخص باعث رنجش دیگران شده است؛ ج) یا ممکن است به دلیل عواقب دردناکی باشد که گناه در زندگی شخص به وجود آورده است. آنچه اهمیت دارد این است که چنین ایماندارانی را که در کشمکش هستند با این حقیقت مواجه سازیم که خدا به واسطه صلیب مسیح، به ایشان تسلی و رحمت می‌بخشد. دلیل واقعی برای غم به خاطر گناه را در واکنش داود به گناه خودش مشاهده می‌کنیم: ”من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. به تو و به تو تنها گناه ورزیده‌ام.“ (مزمور ۵۱: ۳-۴).

اطمینان از بخشایش گناه

آیا شاگردتان اطمینان واقعی از بخشایش گناهانش دارد؟ کلام خدا تعلیم می‌دهد که نجات به واسطه ایمان به مسیح به دست می‌آید و اینکه ایمان از طریق اعتراف شخص تجلی می‌یابد. ”زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان بر خیزانید، نجات خواهی یافت.“ (رومیان ۱۰: ۹). برای آنکه شخص از نجات خود اطمینان داشته باشد، لازم است کاری را که عیسی بر صلیب انجام داد به روشنی درک کرده باشد. نخست، باید درک کند که مسیح بر صلیب جایگزین او گردید.

”زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان، یک متوسطی است، یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد که خود را در راه همه فدا داد.“ (اول تیموتائوس ۲: ۵-۶). آمرزش گناهان تنها به این دلیل امکان پذیر است که عیسی بتواند گناهان ما را بر خود گرفت و آن را پرداخت. ”خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد.“ (اول پطرس ۲: ۲۴). شخص نوایمان باید درک کند که می تواند اطمینان داشته باشد به اینکه گناهان گذشته، حال، و آینده اش بر صلیب میخکوب شده است. دوم، باید درک کند که قربانی مسیح عدالت خدا را برآورده ساخت. ”برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.“ (رومیان ۳: ۲۶). ایمان به مسیح باعث می شود عادل شمرده شویم و عادل شمرده شدن سبب می شود با خدا صلح کنیم. ”پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم.“ (رومیان ۵: ۱). وقتی را صرف کنید تا اطمینان حاصل نمایید که برادر یا خواهر جدیدتان در مسیح به دلایلی درست از سلامتی و آرامش مسیح برخوردار است.

در شماره آینده، به پنج تغییری که مسیح در زندگی نوایمان پدید می آورد خواهیم پرداخت.

بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش دوم: بدعت نسطوریوس (دنباله)

از کشیش فریبرز خدانی

قسمت دوم

در مقاله پیش اشاره شد که این قسمت مطالعه را به تفکر نسطوریوس و سریل اسکندریه اختصاص خواهیم داد. گفتیم که در مدرسه انطاکیه، کتاب مقدس با نگرش عمیق فلسفی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفت و در عین حال تلاش آنها بر این بود که تا سرحد امکان از روش نمادین و تمثیلی تفسیر کلام پرهیز کنند. همچنین اشاره کردیم که در مورد پرسشهای مسیح‌شناختی و مخصوصاً در رابطه با نحوه ارتباط میان دو طبیعت انسانی و الهی عیسیای ناصری، تلاش می‌کردند که آن دو طبیعت مسیح را در تعاریف مسیح شناختی خود از هم منفک و مجزا نگاه دارند، تا جایی که این توهم ممکن است در ذهن انسان شکل بگیرد که دو طبیعت انسانی و الهی مسیح مانند دو تکه چوب هستند که از یک سر به هم وصل شده‌اند و اگر مثلاً یک سر آن به آتش بسوزد، سر دیگر داغ نخواهد شد.

و در سوی دیگر مجادله، مدرسه اسکندریه قرار داشت که تحت تاثیر اندیشه نوفلاطونی و روش تفسیر نمادین یا تمثیلی^۱ کتاب مقدس، معتقد بودند که دو طبیعت انسانی و الهی مسیح از هر نظر در اتحاد کامل قرار دارند.

باز هم آریوس!

زمانی که کار شورای نیقیه به اتمام رسید و بدعت آریوس محکوم شد و قانون ایمان نیقیه به مثابه اصل متحدکننده کلیسای جهانی پذیرفته شد، انسان ساده‌اندیش گمان خواهد کرد که کار و اثرات بدعت آریوس هم به سر رسیده است و کلیسا می‌تواند در پناه یک قانون ایمان مورد پذیرش همگان، در صلح و صفا زندگی کند. شخصی گفته است که تمام کتاب‌های فلسفی جهان، در واقع پانویسی است بر فلسفه افلاطون. یعنی اینکه تمام آثار فلسفی جهان در حقیقت واکنش و یا برهم‌کنش^۲ با افکار افلاطون محسوب می‌شود و کسی بعد از افلاطون فکر و سخن جدیدی را ارائه نکرده است^۳. علی‌رغم صحت یا سقم این گفته، شاید بتوان به‌درستی اعلام کرد

^۱ Allegorical

^۲ Interaction

^۳ واضح است که این گفته و این ادعا در این مقاله نمی‌توان اثبات یا رد کرد و صرفاً من باب مثال این سخن را تکرار کرده‌ام.

که تمام بدعت‌های مسیح‌شناختی در تاریخ کلیسا، پاورقی‌هایی هستند بر بدعت آریوس و بی‌سبب نیست که تاریخ کلیسا او را به عنوان سرکرده مبدعان شر^۴ معرفی می‌کند.

مسیح‌شناسی "کلمه-جسد"

پس از آنکه آریوس هر دو طبیعت الهی و انسانی مسیح را زیر سوال برد^۵، متفکران مسیحی در دو مدرسه بزرگ علم الهی آن زمان یعنی اسکندریه و انطاکیه، در پی آن بر آمدند که رابطه میان الوهیت و انسانیت مسیح را در قالب کلمات و با استفاده از چهارچوبهای شناخته شده فلسفی که در اختیارشان بود به رشته بیان در آورند. در این راستا شخصی بنام آپولیناریوس^۶ پیدا شد. (در آینده راجع به بدعت او نیز مقاله‌ای منتشر خواهیم کرد). انحراف آپولیناریوس این بود که می‌گفت لوگوس یا کلمه خدا بر بدن مسیح قرار گرفته بود^۷. بدین ترتیب آپولیناریوس که در عین صداقت و حتی بی‌گناهی، تلاش می‌کرد که بدعت آریوس را با کمک ابزارهای فلسفی که در اختیارش بود، رد کند، خود به دامی افتاد که خود تنیده بود. نتیجه این شد که او نظریه‌ای را تدوین کرد که به نام مسیح‌شناسی کلمه و جسد یا لوگوس-سارکس^۸ مشهور شده است. مسیح‌شناسی کلمه-جسد می‌گفت که لوگوس یا کلمه خدا بر جسد مسیح قرار گرفت و جسد مسیح حامل الوهیت بود. به یک معنا، این تفکر مدعی می‌شد که لوگوس خدا، ذهن و روان مسیح را در بر گرفته بود و جسم و جسد او انسانی بود. پس بنا به ادعای آپولیناریوس، انسانیت کامل و الوهیت کامل مسیح بدین گونه بود که لوگوس یا ذات الهی در درون ذهن و انسانیت مسیح جا داشت و جسم او عاری از خدا بود.

سرچشمه فلسفی این تفکر این نظریه افلاطون بود که می‌گوید، انسانیت شخص از جسم و جسد وی متمایز است. پس به همین شکل هم آپولیناریوس معتقد بود که از آنجا که انسانیت مسیح از جسد او جدا بود، پس لوگوس^۹ ذهن یا "نوس"^{۱۰} مسیح را در اختیار گرفته بود. اشکال اصلی این تفکر این بود که مسیح را تنها شامل یک ("مونو"^{۱۱}) طبیعت یا ("فیسیس"^{۱۲}) می‌ساخت که بعدها پیروان این مکتب به نام مونوفیسیت‌ها^{۱۳} معروف شدند.

آپولیناریوس می‌گفت که ما به وسیله نابود شدن جسد نجات پیدا می‌کنیم. یکی از سرودهای مرسوم کلیسایی ایران به طور ناخواسته این تفکر و بدعت آپولیناریوس را تکرار می‌کند و می‌گوید: «روزه و دعا بشکند مرا، تا شوم شبیه عیسی...». یعنی اینکه زمانی که جسم و جسد ضعیف شد و از بین رفت، آنوقت شبیه عیسی

⁴ Archheretic

⁵ به خاطر داشته باشیم که بر اساس تفکر آریوس، مسیح نه خدای کامل بود و نه انسان کامل.

⁶ Apollinarius

⁷ باید توجه داشت که در اینجا، آپولیناریوس از کلمه لوگوس به مفهوم فلسفی یونانی آن استفاده کرده بود و نه از معانی عبری کلمه یا "دَوْر" "davar".

⁸ Logos-Sarx Christology

⁹ nous

¹⁰ mono

¹¹ physis

¹² monophysite

خواهم شد^{۱۳}. پرسشی که جهت سنجش مسیح‌شناسی لوگوس-سارکس مفید خواهد بود این است که از خود بپرسیم آیا زمانی که عیسی در سرزمین اسرائیل قدم می‌زد، می‌توانست که مثلاً فارسی هم صحبت کند؟ یا اینکه می‌توانست و قدرت داشت که کامپیوتر شما را درست کند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، مسیح‌شناسی شما دچار خطای لوگوس-سارکس شده است. شما به یک معنا می‌گویید که او در جسم خود انسان بود، ولی ذهن او خدا بود و از همین رو، عالم به تمامی علوم هم می‌بود.

مسیح‌شناسی کلمه-انسان

در واکنش به این تفکر آپولیناریوس و مسیح‌شناسی او بود که مدرسه انطاکیه بر طبیعت دوگانه مسیح سرسختانه پافشاری کرد. مدرسه انطاکیه به‌درستی اعلام می‌کرد که رابطه میان دو طبیعت را باید به‌عنوان رابطه میان لوگوس با انسان (شامل جسم و روح و جان) درک کرد. به همین دلیل مسیح‌شناسی آن مدرسه را به‌نام مسیح‌شناسی لوگوس-آنتروپوس^{۱۴} می‌شناسیم. در این تفکر، مسیح در عین حالیکه انسان است، لوگوس خدا را بر خود به‌طور کامل دارد. پس در این صورت، ذهن مسیح، مانند ذهن بقیه افراد بشر بود و با همان محدودیت‌ها و قابلیت‌های بشری، البته پاک از آرایش گناه. اگر پاسخ ما به آن پرسشهای مسیح‌شناختی بالا منفی باشد و اعلام کنیم که عیسی ناصری احتمالاً فارسی بلد نبوده است و به‌طور قطع هم از کامپیوتر هم سررشته نداشت، مسیح‌شناسی ما مسیح‌شناسی کلمه-انسان است. مدرسه انطاکیه در مقابل آپولیناریوس ایستادگی کرد و تعلیم داد که مسیح دارای دو ("دیو"^{۱۵}) طبیعت ("فیسیس") بود که به این ترتیب آنها را "دیوفیسیت"^{۱۶} می‌نامیم.

اگر گمان می‌کنید که این صحبت‌ها فقط مربوط به قرون چهارم و پنجم میلادی می‌شود، کافی است که یادآوری کنم که قرن‌ها بعد، یعنی در قرن شانزدهم میلادی در زمانی که مارتین لوتر و جان کالوین دو متفکر بزرگ نهضت اصلاحات دینی با هم بر سر دو طبیعت بشری و الهی مسیح و نحوه ارتباط میان دو طبیعت^{۱۷} مشغول جر و بحث بودند، همین موضوع بار دیگر مطرح شد. لوتر کالوین را به‌نسطوری بودن متهم کرد و کالوین به لوتر گفت که او مونوفیسیت است! پس می‌بینیم که مشکل اتحاد و رابطه میان دو طبیعت به این زودی‌ها گریبان کلیسا را رها نخواهد کرد.

در مقاله بعدی، بحث فلسفی و الهیاتی میان نستورپوس و سریل را به‌دقت بررسی خواهیم کرد.

^{۱۳} بنا به نظر آپولیناریوس، نجات کامل زمانی رخ می‌دهد که انسان به‌طور کامل از جسم و جسد خود رهایی پیدا کند. شاید حافظ هم اینگونه مطلب را درک کرده بود که می‌گوید: «مرغ باغ ملکوت، نیم از عالم خاک؛ چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم»

^{۱۴} Logos-Anthropos Christology

^{۱۵} dio

^{۱۶} diophysite

^{۱۷} Communicato idiomatum

رهبر خدمتگزار

بخش سوم: گام نهادن در راه صلیب

نوشته کشیش تَت استیوارت

تا اینجا دیدیم که رهبر خدمتگزار زندگی و شیوه رهبری خود را طبق روش خداوند عیسی مسیح تنظیم می‌کند. وقتی عیسی شاگردان خود را فرا خواند، به ایشان گفت که او را پیروی کنند تا بتواند ایشان را صیاد انسان‌ها سازد (مرقس ۱: ۱۷). آنانی که مشتاق‌اند به شیوه عیسی رهبری کنند، باید بیاموزند که او را از نزدیک پیروی کنند تا دیگران به واسطه ایشان جذب مسیح گردند. جمع کردن هوادار کار دشواری نیست، اما سؤال عاجل برای همه ما که در خدمت رهبری هستیم این است که چه نکاتی افراد را بر می‌انگیزد تا ما را پیروی کنند و رهبری ما را بپذیرند. در طول سالها، با بسیاری از رهبران برخورد داشته‌ام که به مسیح اعتراف می‌کرده‌اند، اما شیوه رهبری‌شان درست مانند دنیا بود. اگر می‌خواهید افراد را سریع به دور خود جمع کنید، باید از خود بپرسید که آیا مردم به این علت گرد شما جمع می‌شوند که فکر می‌کنند نفعی از شما عایدشان می‌شود. عیسی از این دست پیروان بسیار داشت که برای معجزات یا برکات نزد او می‌آمدند، اما وقتی پی می‌بردند که پیروی از او به معنی پیمودن راه صلیب است، از او روگردان می‌شدند. عده‌ای به این دلیل از یک رهبر پیروی می‌کنند که گمان می‌برند احترام و موقعیت او ممکن است به سودشان باشد. به نظر من، این همان فکری است که یعقوب و یوحنا در سر داشتند، آن هنگام که نزد عیسی آمدند و درخواست کردند که در جلالش بر دست راست و چپ او بنشینند (مرقس ۱۰: ۳۷). پاسخ عیسی نشان می‌دهد که فکر ایشان تا چه حد نادرست بود. پرسید: ”آیا می‌توانید آن پیاله‌ای را که من می‌نوشم بنوشید؟“ (مرقس ۱۰: ۳۸). عیسی در واقع می‌خواست چنین چیزی بگوید: ”اگر می‌خواهید مانند من دیگران را رهبری کنید، باید قادر باشید جام رنج صلیب را بنوشید؛ و اگر حاضر نیستید مرا تا به صلیب پیروی کنید، هرگز در ملکوت من رهبری کارآمد نخواهید بود.“ این گفته بسیار سنگین است، اما عیسی جای تردیدی در این مورد باقی نمی‌گذارد و می‌فرماید: ”اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بر دارد و مرا متابعت کند.“ (لوقا ۹: ۲۳). رهبر خدمتگزار اگر راه صلیب را در پیش گیرد، می‌تواند دیگرانی را که می‌خواهند همین راه را بپیمایند جذب کند.

راه صلیب

راه مرگ

عیسی راه صلیب را که خود می‌بایست ببیند، به‌دقت برای شاگردان تشریح فرمود. او به‌روشنی گفت که می‌داند این راه برای او به معنی دعوتی است برای مرگ. او در لوقا ۹:۲۲ در این باره چنین فرمود: "لازم است که پسر انسان... کشته شود و روز سوم بر خیزد." عیسی می‌بایست بمیرد تا نجات ما میسر گردد؛ او می‌دانست که این امر اراده پدر است. ما نیز برای پیروی از عیسی فرا خوانده شده‌ایم تا برای خویشتن بمیریم و زندگی خود را تسلیم اراده او سازیم. این یک مبادله تمام عیار است: ما کنترل زندگی خود را هر روزه به عیسی می‌سپاریم، و در مقابل، قدرت سکونت روح‌القدس را می‌یابیم. رهبر خدمتگزار از عیسی پیروی می‌کند و دیگران را نیز فرا می‌خواند تا راه صلیب را ببینند و بمیرند.

راه اطاعت

دومین مفهوم صلیب این است که این راه اطاعت است. راه صلیب مستلزم این بود که عیسی اطاعت را پیشه خود سازد. به کشمکش او گوش فرا دهید: "ای پدر، اگر خواهی، این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو." (لوقا ۲۲:۴۲). عیسی در طول زندگی خویش، اراده خود را کنار گذارد و مطیع اراده پدر شد، حتی به بهای رنجی عظیم برای خویشتن. رهبران خدمتگزار نباید در زندگی شخصی و در خدمت خود در اطاعت از خدا کوتاهی کنند، حتی وقتی این امر پیامدهایی مشقت‌بار داشته باشد. شاگردانی که شاهد مرگ و قیام عیسی بودند، در نهایت جان خود را در راه او تقدیم کردند. آیا شما نیز مایلید مردم را شاگرد مسیح بسازید و بعد او را با تمام دل خود متابعت کنید و از طریق اطاعت خود، محبت خود را به او ثابت کنید؟ مسیح فرمود: "اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم." (یوحنا ۱۵:۱۰). رهبر خدمتگزار از طریق زندگی و تعالیم خود ضرورت اطاعت را تعلیم می‌دهد.

راه نیل به پیروزی

سومین مفهوم صلیب این است که آن به پیروزی منتهی می‌شود. عیسی زمانی که اعلام داشت در روز سوم بر خواهد خاست، در واقع بر پیروزی خود شهادت داد (لوقا ۹:۲۲). صلیب با تمام ننگ و رنج خود، منتهی شد به بزرگترین پیروزی‌ای که جهان به خود دیده است، پیروزی جاودانی بر قدرت شیطان، گناه، و مرگ. عیسی قیام‌کرده تازگی حیات را به‌همراه می‌آورد. "مسیح... از مردگان بر خاست" تا "ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم." (رومیان ۶:۴). بدینسان، پیروزی رهبر خدمتگزار بر گناه و بر فریبهای شیطان تبدیل می‌شود به نیرویی که بر دل و ذهن پیروان او تأثیر می‌گذارد.

عادت‌های رهبر خدمتگزار

در زمینه گناهان شخصی

رهبر خدمتگزار گناهان خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد. او در حضور خداوند وقت صرف می‌کند و از او می‌خواهد تا دلش را تفتیش کند (مزمور ۱۳۹: ۲۳-۲۴). سپس گناهان خاص خود را به خداوند اعتراف می‌کند و خواهان بخشایش رحیمانه او می‌شود (اول یوحنا ۱: ۹). اخیراً این نکته را تعلیم می‌دادم و چند آجر با خودم به کلاس درس بردم و از یکی از حضار خواستم تا جلو بیاید و آجری در دست او قرار دادم. سپس شروع کردم به چیدن آجرها بر روی هم. چیزی نگذشت که آجرها برایش سنگین شدند. به حضار گفتم که ما هر روز گناه می‌کنیم و هر روز که به گناهان خود اعتراف نمی‌کنیم، بار آنها آنقدر سنگین می‌شود که دیگر نمی‌توانیم ادامه دهیم. این همان چیزی است که برای بسیاری از ایمانداران صادق رخ می‌دهد که عادت نکرده‌اند حساب خود را با خدا زود به زود تسویه کنند.

در زمینه طبیعت کهنه

رهبر خدمتگزار طبیعت کهنه خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد (رومیان ۶: ۱۱-۱۴). پیش از آنکه به مسیح ایمان بیاوریم، فقط دارای یک طبیعت بودیم، اما پس از ایمان آوردن، خدا طبیعتی تازه به ما ارزانی داشته است. گویی خودرو زندگی ما اکنون دو دنده دارد، و هر روز باید تصمیم بگیریم که با کدام دنده زندگی کنیم. ما هر روز با دنده کهنه زندگی برای خویشتن از خواب بر می‌خیزیم و هر روز نیز باید زندگی و بدن خود را به عیسی تقدیم کنیم (رومیان ۱۲: ۱-۲). این به معنی آن است که برای مطالعه کلام خدا وقت صرف کنیم و زندگی و قابلیت‌های خود را به مسیح بسپاریم.

در زمینه زخمهای دل

رهبر خدمتگزار زخمهای خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد. عیسی مصلوب‌کنندگان خود را بخشید و الگوی او قدرت شفابخش بخشایش را به ما می‌آموزد. ما هر روز از سوی دیگران رنجیده‌خاطر می‌شویم؛ این رنجش مانند میخی است که در دل ما فرو می‌رود؛ مسأله اینجا است که اگر این میخها را هر روز بیرون نیاوریم، عمیق‌تر فرو می‌روند و بیرون آوردنشان دشوارتر می‌گردد. رهبر خدمتگزار با زخمهای خود صادقانه روبرو می‌شود و تصمیم می‌گیرد آنانی را که او را زخمی کرده‌اند ببخشد، درست همان گونه که خدا او را بخشیده است (لوقا ۱۱: ۴).

در زمینه تکبیر

رهبر خدمتگزار تکبیر خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد (اول پطرس ۵:۶). صلیب جایی است که در مقابل آن شکسته شده، بازسازی می‌شویم. جایی است که با اموری که باعث سرافرازی ما است رویارو می‌گردیم و آنها را همچون عبادتی قلبی به خدا تقدیم می‌کنیم. هر چیزی به‌غیر از مسیح که به ما احساس ارزش می‌دهد باید هر روزه به پای صلیب برده شود.

یک بیماری مهلک: انجیل تندرستی و ثروت

نوشته پروفسور گوردون فی

بخش دوم: انجیل تندرستی کامل

بخش دوم "انجیل ثروت و تندرستی"، این است که اراده خدا تندرستی کامل ایمانداران است. این دیدگاه از چند جنبه با "انجیل ثروت" تفاوت دارد. نخست آنکه گفته می‌شود سلامت جسمی و روانی انسان جزئی از کار نجات‌بخش خدا می‌باشد. بر خلاف دیدگاه ثروت، "انجیل" تندرستی کامل حالت مخدوش‌شده دیدگاهی است که کاملاً با کتاب مقدس همسو است، زیرا عهد جدید به‌طور کامل موضوع شفا را تعلیم می‌دهد. شفا بخشی از خدمت عیسی و رسولان است؛ عطا‌های شفا بخشی از "کریماتای" کلیسا (عطا‌های روحانی) می‌باشند؛ و دست‌کم یک متن، یعنی یعقوب ۵: ۱۴-۱۵ به‌طور خاص به ایمانداران توصیه می‌کند که برای بیماران دعا کنند و وعده می‌دهد که دعایشان مستجاب خواهد شد.

به‌علاوه، گرچه اموال دنیایی برای قوم خدا فاقد اهمیت می‌باشد (زیرا ایشان اگر مالی داشته باشند به‌راستی به دیگران می‌بخشند، و به‌دنبال کسب آن نمی‌روند)، اما سلامت تن امری است حائز اهمیت. یکی از دلایلی که مسیحیان برای شفای بیماران دعا می‌کنند این اعتقاد راسخ است که بدن، گرچه هنوز در عصر حاضر محکوم به تباهی و مرگ است، اما به خداوند تعلق دارد و مقرر است که به قیامت برسد (اول قرن‌تین ۶: ۱۳-۱۴). بدنی که به‌خاطر کار فیض‌آمیز خدا شفا یافته یا سالم است، نشانه‌ای است از اینکه برکات آینده در زمان حاضر نیز در حال عمل می‌باشد.

دیدگاهی "بیمارگونه"

پس اگر درست است که هم کتاب مقدس و هم الهیات از دعای مبتنی بر ایمان برای شفای فیض‌آمیز بیماران حمایت می‌کند، دیگر چه مشکلی وجود دارد؟ کجای "انجیل" تندرستی کامل برای مسیحیان "بیمارگونه" است؟ مشکل اساساً در دیدگاه مخدوشی از کتاب مقدس و الهیات است که تأکید می‌کند که (۱) اراده خدا این است که همه ایمانداران تندرست باشند یا شفای کامل بیابند، و اینکه (۲) خدا خود را متعهد ساخته برای آنانی که ایمان دارند هر بیماری‌ای را شفا بخشد (مگر آنکه بیماری ناشی از شکستن احکام خدا در خصوص "تندرستی" باشد). آنچه جزئی لاینفک از این الهیات می‌باشد این تأکید است که ایمان می‌تواند چنین شفایی را

از خدا "مطالبه کند"، و هرگاه شفا رخ ندهد، خدا مقصر نیست، بلکه تقصیر به گردن کسی است که ایمان کافی نداشته است. "مطالبه کردن" شفا اغلب به معنی "اعتراف" به این است که شفا صورت گرفته است، حتی اگر علائم بیماری باقی باشد، طوری که گاه به شخص نابینا یا بیماری بر می‌خوریم که مدعی است شفا یافته، حتی اگر آن نابینا کماکان کورمال راه رود یا آن بیمار از درد به خود بیچد.

از آنجا که من خود طرفدار شفای معجزه‌آسا هستم، برای مبارزه با این دیدگاه دچار تردید می‌باشم، مبادا به نظر برسد مانند کسانی هستم که اساساً با آن مخالف‌اند. اما چنین نیست. من اعتقاد راسخ دارم که عطا‌های شفا از آن کلیسا است. اما در ضمن، معتقدم که غیرت بیش از حد برای جلال دادن خدا، حقیقت را در عمل مخدوش ساخته و ایماندارانی عصبی به وجود آورده است (زیرا ظاهراً قادر نیستند به اندازه کافی ایمان نشان دهند)، و سبب شده کلیسا در کل به روی عطای شفا باز نباشد. لذا گرچه من با طرفداران این دیدگاه همدردی می‌کنم، اما باید با تفسیر و الهیات نادرست این نهضت مخالفت کنم.

سه اشکال

مانند بسیاری از دیدگاه‌هایی که مبتنی بر نیمی از حقیقت هستند، "انجیل" تدرسی کامل نیز می‌کوشد بنیاد عقیدتی خود را کاملاً بر کتاب مقدس بگذارد. اما کاربرد کتاب مقدس از سوی مروجان آن دقیقاً در همان سه زمینه‌ای نادرست است که در مورد دیدگاه آنان در خصوص "ثروت" نادرست بود؛ این سه زمینه عبارتند از: (۱) تفسیر نادرست از متون کلیدی کتاب مقدس؛ (۲) استفاده گزینشی از متون؛ و (۳) نداشتن نگرشی کلی در مورد کتاب مقدس، خصوصاً عدم درک چارچوب اساسی الهیات نویسندگان عهد جدید. در نتیجه، ایشان همان خطای کلیسای قرن نهم را تکرار می‌کنند و قادر نیستند پاسخ‌هایی را که پولس در اول و دوم قرن‌تیان به خود ایشان می‌دهد درک کنند، گرچه این مروجان بدون آنکه آگاه باشند، دنباله‌رو همان رسولان دروغینی هستند که در دوم قرن‌تیان ۱۰-۱۳ ذکرشان آمده است.

تفسیری نادرست از متون

همان گونه که در مقاله گذشته متذکر شدیم، هدف از تفسیر کتاب مقدس، کشف "معنی روشن" متن است. طبعاً منظورمان معنی "اولیه" است، معنایی که نویسنده "بهروشنی" در نظر داشت، و خوانندگان اولیه نیز "بهروشنی" درک می‌کردند. گرچه کتاب مقدس کتابی است برای همه دوره‌ها و از ورای گذشته مستقیماً در باره وضعیت کنونی ما سخن می‌گوید، اما این کار را از این جهت انجام می‌دهد که "نخست" با آنان و برای وضعیت آنان سخن گفته است. بنابراین، نخستین وظیفه تفسیر این "نیست" که کشف کنیم کتاب مقدس به ما چه می‌گوید، بلکه کشف این نکته است که در آن زمان به آنان چه گفته است. کلام خدا به ما کلامی جدید نیست،

کلامی که قبلاً هیچگاه کشف نشده باشد؛ بلکه باید همان کلامی باشد که خدا در آن زمان به آن مردمان گفته بوده است. و این تنها کلام مشروعی است که باید از کتاب مقدس دریافت داشت.

همه این نکات به این جهت باید مورد تأکید قرار گیرد که بنیادی‌ترین اشتباه مبشران "تندرستی کامل" همانا در تفسیر متون اصلی‌ای است که به کار می‌برند. ایشان در انجام "تأویل" درست کوتاهی می‌کنند، یعنی در تعیین اینکه معنی اولیه متن چه بوده است.

دلایلی که برای تندرستی کامل ایمانداران همچون اراده خدا برای ایشان ارائه می‌گردد، بر سه دسته از متون (آیات) استوار است: الف) فرمایش پولس مبنی بر اینکه "مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد" (غلاطیان ۳: ۱۴) همراه با تثنیه ۲۸: ۲۱-۲۲ که در آن بیماری یکی از لعنت‌های ناطاعتی از شریعت می‌باشد. بر اساس این متون، گفته می‌شود که بیماری بخشی از "لعنت شریعت" می‌باشد که مسیح ما را از آن فدیة داد. ب) اشعیا ۵۳ و نقل قول از ۴: ۵۳ در متی و از ۵: ۵۳ در اول پطرس ۲: ۲۴. بر اساس این آیات، و خصوصاً از تغییر زمان فعل به گذشته در اول پطرس، استدلال می‌شود که شفا در کفارہ درست مانند آمرزش گناهان صورت می‌گیرد. ج) بسیاری از آیاتی که یادآور این هستند که خدا به ایمان احترام می‌گذارد؛ مثلاً متی ۹: ۲۹؛ مرقس ۱۱: ۲۳-۲۴؛ یوحنا ۱۴: ۱۲؛ عبرانیان ۱۱: ۶؛ یعقوب ۱: ۶-۸.

در این مقاله، مجال آن نیست که این متون را به‌طور کامل بررسی کنیم؛ اما می‌توانیم نکاتی را تذکر دهیم.

الف) غلاطیان و تثنیه

دسته نخست متون را می‌توان به‌سرعت کنار گذاشت. این نمونه‌ای است از تفسیر بر اساس "آیه‌یاب" که طی آن، کلمه‌ای را در جاهای مختلف کتاب مقدس می‌یابند و می‌کوشند کاری کنند که آنها همگی به یک نکته واحد مربوط شوند. ذره‌ای امکان ندارد که پولس وقتی در باره "لعنت شریعت" سخن می‌گوید، منظورش "لعنت‌های" تثنیه ۲۸ بوده باشد. و "فدا کردن" یا فدیة دادن فقط به یک حقیقت اشاره دارد و آن اینکه آیا شخص به‌واسطه ایمان به فیض خدا در مسیح عادل شمرده می‌شود یا از اجرای اعمال شریعت. امکان ندارد روح‌القدس معنایی را در متن الهام کرده باشد که کاملاً با منظور پولس در چارچوب غلاطیان بیگانه بوده باشد.

ب) اشعیا ۵۳

همچنین جای تردید بسیار است که بتوان به‌درستی استدلال کرد که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که شفا در کفارہ تدارک دیده شده است. چنین تعلیمی به‌واقع موضع نهضت تاریخی پنطیکاستی بوده است. اما بیانیه رسمی مجمع عمومی کلیساهای جماعت ربانی (۲۰ اوت ۱۹۷۴) کاملاً روشن ساخته که موضع تاریخی، شفا را به همان شکل نجات، جزئی از کفارہ تلقی نمی‌کند. این بیانیه می‌گوید که شفا آمده شده زیرا کفارہ انسان را

از عواقب گناه رهایی می‌دهد؛ اما از آنجا که ما هنوز فدیة بدن‌های خود را دریافت نکرده‌ایم، درد و مرگ تا زمان قیامت کماکان جزو تقدیر ما خواهد بود.

لذا چنین به نظر می‌رسد که اعتقاد به شفای جسمی از طریق کفاره تنها از طریق پیچ و تاب دادن موضوع میسر می‌گردد. گرچه آیات بسیاری هست که صراحتاً بیان می‌دارند که گناه ما به‌وسیله مرگ و قیام مسیح مغلوب شده است، اما ”هیچ“ آیه‌ای نیست که صراحتاً همین نکته را در باره شفا بگوید، نه حتی اشعیا ۵۳ و نقل قول‌های آن در عهدجدید.

متی به‌هنگام استفاده از اشعیا ۴:۵۳ حتی به صلیب اشاره نیز نمی‌کند، بلکه به‌روشنی آن را به ”خدمت زمینی“ عیسی مربوط می‌داند. این امر هم از چارچوب متن مشخص است و هم از کاربرد افعال یونانی در ترجمه خاص او از متن عبری (به یونانی الابن یعنی گرفت، و ایباستین یعنی حمل نمود).

از سوی دیگر، نقل قول از اشعیا ۴:۵۳ در اول پطرس فصل ۲ به شفای جسمی اشاره نمی‌کند. کاربرد آن در اینجا صرفاً حالتی استعاری دارد. در چارچوب متنی که در آن بردگان (نوکران) ترغیب می‌شوند مطیع اربابان شریر خود باشند- حتی اگر این به معنی رنج ایشان باشد- پطرس به نمونه مسیح متوسل می‌شود، نمونه‌ای که بردگان باید از آن پیروی کنند. این توسل به نمونه مسیح که از آیه ۲۱ شروع می‌شود، آکنده است از اشارات و نقل قول‌هایی از اشعیا فصل ۵۳ که همگی اشاره می‌کنند به رنج ناعادلانه‌ای که مسیح همچون سرچشمه رهایی بردگان از گناه متحمل شد. بنابراین، پطرس می‌فرماید: ”خود گناهان ما را... متحمل شد (اشعیا ۴:۵۳) تا از گناه مرده شویم.“ سپس ادامه داده، می‌فرماید: ”به ضرب‌های او شفا یافته‌اید (۵:۵۳)، از آن رو که مانند گوسفندان گمشده بودید (۶:۵۳).“ اشاراتی که به آیات ۵ و ۶ شده، به‌همراه کاربرد عبارت ”از این رو“ و اشاره به ”گوسفندان گمشده“، علاوه بر تغییر زمان فعل به گذشته، همگی کاملاً روشن می‌سازند که ”شفا“ در اینجا استعاره‌ای است برای شفا از بیماری گناه. چنین کاربرد استعاری از سوی پطرس کاملاً طبیعی بود، زیرا گناه به‌عنوان زخم و جراحت و بیماری، و شفا از چنین بیماری، تصاویری است که در سرتاسر عهدعتیق مشاهده می‌شود (مثلاً ر.ک. دوم تواریخ ۷:۱۴؛ مز ۶:۲؛ اشعیا ۱:۵-۶؛ ارمیا ۳۰:۱۲-۱۳، ۵۱:۸-۹؛ ناحوم ۳:۱۹). به‌علاوه، نقل قول‌هایی که در اول پطرس از عهدعتیق به‌عمل آمده، از ترجمه هفتادتنان می‌باشد (ترجمه یونانی عهدعتیق که پیش از میلاد مسیح تهیه شده بود)، حتی زمانی که این ترجمه با متن عبری تفاوت دارد؛ و ترجمه هفتادتنان از ۴:۵۳ خودبه‌خود حالتی استعاری داشت (”او خود گناهان ما را حمل کرد“، و نه ”مرض‌های ما را“).

منظور من این است: متی اشعیا ۴:۵۳ را اشاره‌ای می‌دانست به ”شفای جسمی“، اما همچون بخشی از خدمت مسیح موعود، نه بخشی از کفاره. پطرس، بر عکس، ”شفای“ مذکور در اشعیا ۵۳ را استعاری برداشت می‌کرد و آن را شفا از مرض گناه می‌پنداشت. به این ترتیب، هیچیک از نقل قول‌های عهدجدید از اشعیا ۵۳، شفا را اشاره به ”شفای جسمی در کفاره“ تلقی نمی‌کنند. اما منظور خود اشعیا چه بود؟ تقریباً قطعی است که منظور او استعاری بود، همان‌گونه که ترجمه هفتادتنان، تارگوم‌ها، و پطرس همگی چنین

برداشت کرده‌اند. قوم اسرائیل بیمار بود؛ ایشان به‌خاطر گناهان خود سخت مجروح بودند (اشعیا ۱: ۶-۷). اما خدا می‌خواست از قوم خود تفقد کند. کسی قرار بود بیاید که رنج بکشد تا ایشان را رهایی دهد. اشعیا با استفاده از وزن زیبایی شعر عبری، در باره او می‌گوید: ”تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.“ در چارچوب کتاب اشعیا، این پیش از هر چیز اشاره‌ای است به شفا از زخمها و بیماری گناه. با این حال، از آنجا که بیماری جسمی به‌وضوح همچون پیامد سقوط انگاشته می‌شد، چنین استعاره‌ای می‌توانست همچنین حاوی مفهوم ”لغوی“ نیز باشد، و این همان مفهومی است که متی به کار برده است. بنابراین، کتاب مقدس به‌صراحت تعلیم نمی‌دهد که شفا در کفاره تدارک دیده شده است. اما در عهدجدید، صلیب کانون عمل نجات‌بخش خدا تلقی شده است. در این مفهوم (و در این مفهوم که بیماری در نهایت پیامد سقوط است)، شخص ممکن است استدلال کند که شفا نیز در کانون کفاره قرار دارد.

ج) متون مربوط به ایمان

متونی که در باره ”ایمان“ هستند در واقع مهم‌ترین بنیاد نهضت شفا می‌باشند. نباید فراموش کرد که سایر مسیحیان نیز از دو مجموعه از متون قبلی همچون بنیاد شفا استفاده کرده‌اند. استدلال مربوط به تندرستی کامل، یا تندرستی بر اساس درخواست، در نهایت مبتنی است بر مرتبط ساختن شفا همچون بخشی از کفاره (بنیاد درخواست: خدا آن را تدارک دیده، لذا باید هر گاه که از او درخواست می‌کنیم، شفا دهد) با متون مربوط به ایمان (از آنجا که به‌طور کامل از سوی خدا تدارک دیده شده، می‌توان آن را با فرمول درست ایمان دریافت کرد). لذا تأکید زیاد این نهضت بر ”بر انگیزتن ایمان افراد“ می‌باشد.

در اینجا مجال آن نیست که همه این متون را بررسی کنیم. اما به‌جا است که سخنی در این زمینه بگوییم. نخست آنکه متونی که کراراً از سوی مروجین نهضت تندرستی کامل به کار می‌رود، همه به ایمان به خدا برای انجام معجزات اشاره ندارند، اما چند مورد آنها به چنین ایمانی اشاره می‌کنند (مثلاً مرقس ۱۱: ۲۲-۲۴؛ یعقوب ۵: ۱۴-۱۵) و احیای این متون در حیات کلیسا چیز کاملاً بدی نیست. این متون که در باره ایمان هستند در واقع همواره برای کلیسا مشکل‌ساز بوده‌اند. آنها در کتاب مقدس موجود هستند، اما کمتر آنها را ”در حال عمل کردن“ می‌بینیم، به‌جز در موارد استثنایی. با اندوه باید پذیرفت که مسیحیت اونجلیکال انتظار محدودی از خدا دارد. امور عادی زندگی به خدا نسبت داده می‌شوند، اما انتظار برای معجزات اندک است. در واقع، مکتب دوره‌گرایی و برخی از کلیساهای اصلاح‌دیده همه این متون را با استفاده از الهیاتی که معجزه را تنها متعلق به دوره رسولان می‌داند کنار زده‌اند. اونجلیکال‌ها گرچه اغلب برای شفای افراد دعا می‌کنند، اما اگر خدا به دعایشان پاسخ مثبت بدهد، از تعجب از هوش خواهند رفت. خدای اکثر اونجلیکال‌ها خدای امور عادی است.

از سوی دیگر، روشی برای تفسیر این متون هست که اگر به کار گرفته شود، اراده خدا مورد استهزاء قرار خواهد گرفت. می‌گویند: ”خدا وعده داده که هرچه بطلبیم، به ما بدهد.“ اما خوشبختانه خدا هرچه را که

بطلبیم به ما نمی‌دهد، زیرا درخواست‌های ما مبتنی است بر دانش محدود ما و اغلب تحت تأثیر منافع شخصی‌مان می‌باشند. باید خدا را شکر کنیم که هر آنچه را که ”با ایمان می‌طلبیم“ به ما عطا نمی‌کند. فراموش نکنیم که حزقیای پادشاه پاسخ دعای خود را دریافت کرد و پانزده سال به عمرش اضافه شد، اما در طول همین سالها بود که منسی به دنیا آمد!

بنابراین، آنچه در زمینه این متون اهمیت دارد این نیست که چگونه ”آنها را برای خود به عمل وا داریم“؛ مهم این است که آنها را در سایه کل مکاشفه کتاب مقدس چگونه باید درک کنیم. ارتباط آنها با واقعیت حاکمیت خدا و اراده کلی او برای بشریت چیست؟ آنچه که برای این مقاله اهمیت دارد این سؤال حیاتی است که آیا اراده خدا به‌طور خاص برای همه مسیحیان این است که در تندرستی کامل به سر ببرند یا نه. اگر چنین می‌بود (گرچه هیچ آیه‌ای این امر را تأیید نمی‌کند)، ”قصور“ در شفا یافتن به شکلی معجزه‌آسا به معنی قصور در ایمان می‌بود. اما اگر چنین نباشد، و به نظر می‌رسد که چنین نیست، در این صورت، ایمان نه تنها به‌طور خاص شفا را می‌پذیرد، بلکه همچنین می‌داند که وقتی اثرات سقوط را کماکان در خود می‌یابیم، چگونه به خدا اعتماد کند.

در شماره آینده، به بررسی دو عامل دیگر خواهیم پرداخت، یعنی استفاده گزینشی از متون، و نداشتن نگرشی کلی در مورد کتاب مقدس، خصوصاً عدم درک چارچوب اساسی الهیات نویسندگان عهد جدید.

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۴، سال دهم، ژوئیه (جولای/یولی) ۲۰۰۹

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● شاگرد ساختن نوایمانان

بخش دوم: نشانه‌های ایمان نجات‌بخش (تت استیوآرت)

● بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش دوم: بدعت نسطوریوس

قسمت دوم (فریبرز خدانی)

● رهبر خدمتگزار

بخش سوم: گام نهادن در راه صلیب (تت استیوآرت)

● یک بیماری مهلک: انجیل تندرستی و ثروت

بخش دوم: انجیل تندرستی کامل

(نوشته پروفیسور گوردون فی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

شاگرد ساختن نوایمانان

بخش دوم: نشانه‌های ایمان نجات‌بخش

از کشیش تَت استیوارت

خدا از وسایل مختلفی استفاده می‌کند تا گناهکاران گمگشته را به ایمان به مسیح هدایت فرماید. او از مشکلات زندگی که انسان را بر زمین می‌کوبند استفاده می‌کند؛ گاه نیز حضور شیرین مسیح را در زندگی ایمانداران پر از روح‌القدس به کار می‌گیرد؛ در مواقعی دیگر نیز از کتاب‌مقدس یا موعظه کلام استفاده می‌کند تا دل‌های سخت را با محبت خود لمس نماید (رومیان ۱۰: ۱۷). هر وسیله‌ای که مورد استفاده خدا قرار گیرد، می‌دانیم که حیات جدید را عمل فیض‌آمیز روح‌القدس ارزانی می‌دارد. مسیح فرمود: ”آمین، آمین، به تو می‌گویم، اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.“ (یوحنا ۳: ۵). روح‌القدس عطاکننده نجات است؛ پولس می‌فرماید: ”ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح‌القدس است.“ (تیتوس ۳: ۵). این روح‌القدس است که دل را لمس می‌کند و به آنانی که در گناه مرده‌اند حیات می‌بخشد؛ پولس می‌فرماید: ”ما را نیز که در خطایا مرده بودیم، با مسیح زنده گردانید.“ (افسیان ۲: ۵). شکی نیست که ایمان واقعی کار خدا است، اما در فرایند شاگرد ساختن نوایمانان، دشوار است تشخیص داد که نوایمانی که تحت تعلیم داریم، ایمانی واقعی دارد یا نه. در این مقاله، به بررسی نشانه‌های ایمان نجات‌بخش خواهیم پرداخت.

در آغاز، باید تأکید کنم که مهم است به نوایمان کمک کنیم که معنی درست تولد تازه را درک کند. درست است که ما تنها به‌واسطه ایمان نجات می‌یابیم، و این حقیقتی است پرشکوه؛ اما ایمان نجات‌بخش هرگز تنها ظاهر نمی‌شود، بلکه ایمانی است که میوه به‌همراه می‌آورد. اما شاخه پیش از آنکه میوه بیاورد، باید به تاک پیوند بخورد. در اینجا به چهار نشانه ایمان واقعی ارائه می‌دهیم.

احساس الزام به گناه

آیا شاگردتان احساس واقعی الزام به گناه را دارد؟ روح‌القدس ایمانداران را به گناه ملزم می‌سازد (یوحنا ۸: ۱۶) و ایشان را به اعتراف به گناه خود سوق می‌دهد. ملزم شدن باعث می‌شود شخص احساس سنگینی کند، به همین دلیل، بسیار مهم است بدانیم که شیطان نیز احساس الزام به گناه را ایجاد می‌کند: ”آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند...“ (مکاشفه ۱۰: ۱۲). اما میان این دو نوع الزام تفاوتی وجود دارد. آن مدعی از گناه ایماندار استفاده می‌کند تا حس نفرت از خویشتن و ترس از محکومیت خدا را به وجود آورد. چنین محکوم ساختن خویشتن منجر به افسردگی و اسارت می‌گردد. حال

آنکه خدمت روح القدس این است که ایماندار را از قدرت گناه رهایی دهد و در او محبت عظیمی نسبت به خدا و عدالت او و نفرت از گناه پدید آورد. مانند این است که مردی را ببینید که سگی پای او را گاز گرفته و هنوز آن را در دهان خود دارد. اگر سگ را بزنید، گویی به گناه حمله کرده‌اید؛ اما اگر شروع کنید به زدن آن مرد به این دلیل که اجازه داده سگ گازش بگیرد، هیچ کمکی به او نکرده‌اید. کار روح القدس این است که ملزم سازد، و این به معنی زدن سگ است، نه آن مرد.

نوامانان همیشه این شهادت را می‌دهند که پیش از ایمان آوردن، گناه می‌کردند بی‌آنکه دچار عذاب وجدان گردند؛ اما اکنون که ایماندار هستند، هر بار که گناه می‌کنند، قدرت ملزم‌کننده روح القدس را احساس می‌کنند. این خبر خوشی است زیرا نشان‌دهنده یکی از نشانه‌های مهم حیات جدید در مسیح است.

احساس غم واقعی

آیا شاگردتان برای گناهان خود احساس غمی واقعی می‌کند؟ کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که غمی الهی برای گناه هست که انسان را به تخت فیض خدا هدایت می‌کند تا رحمت بیابد؛ اما غمی نیز هست که موجب مرگ می‌گردد. ”غمی که برای خدا است منشأ توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی منشأ موت است.“ (دوم قرن‌تین ۷: ۱۰). وقتی شخص با محبت خدا مواجه می‌شود، اغلب غم عظیمی او را فرو می‌گیرد و اشک از چشمانش جاری می‌شود. اما باید مراقب بود که این اشکها همیشه نشانه توبه واقعی نیستند. این اشکها ممکن است دلایل مختلفی داشته باشند: الف) ممکن است به این دلیل باشند که شخص احساس می‌کند گناهش بر ملا شده و شرمساز شده است؛ ب) ممکن است به دلیل این باشد که شخص باعث رنجش دیگران شده است؛ ج) یا ممکن است به دلیل عواقب دردناکی باشد که گناه در زندگی شخص به وجود آورده است. آنچه اهمیت دارد این است که چنین ایماندارانی را که در کشمکش هستند با این حقیقت مواجه سازیم که خدا به واسطه صلیب مسیح، به ایشان تسلی و رحمت می‌بخشد. دلیل واقعی برای غم به خاطر گناه را در واکنش داود به گناه خودش مشاهده می‌کنیم: ”من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناه همیشه در نظر من است. به تو و به تو تنها گناه ورزیده‌ام.“ (مزمور ۵۱: ۳-۴).

اطمینان از بخشایش گناه

آیا شاگردتان اطمینان واقعی از بخشایش گناهانش دارد؟ کلام خدا تعلیم می‌دهد که نجات به واسطه ایمان به مسیح به دست می‌آید و اینکه ایمان از طریق اعتراف شخص تجلی می‌یابد. ”زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان بر خیزانید، نجات خواهی یافت.“ (رومیان ۱۰: ۹). برای آنکه شخص از نجات خود اطمینان داشته باشد، لازم است کاری را که عیسی بر صلیب انجام داد به روشنی درک کرده باشد. نخست، باید درک کند که مسیح بر صلیب جایگزین او گردید.

”زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان، یک متوسطی است، یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد که خود را در راه همه فدا داد.“ (اول تیموتائوس ۲: ۵-۶). آمرزش گناهان تنها به این دلیل امکان پذیر است که عیسی توان گناهان ما را بر خود گرفت و آن را پرداخت. ”خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد.“ (اول پطرس ۲: ۲۴). شخص نوایمان باید درک کند که می تواند اطمینان داشته باشد به اینکه گناهان گذشته، حال، و آینده اش بر صلیب میخکوب شده است. دوم، باید درک کند که قربانی مسیح عدالت خدا را برآورده ساخت. ”برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.“ (رومیان ۳: ۲۶). ایمان به مسیح باعث می شود عادل شمرده شویم و عادل شمرده شدن سبب می شود با خدا صلح کنیم. ”پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم.“ (رومیان ۵: ۱). وقتی را صرف کنید تا اطمینان حاصل نمایید که برادر یا خواهر جدیدتان در مسیح به دلایلی درست از سلامتی و آرامش مسیح برخوردار است.

در شماره آینده، به پنج تغییری که مسیح در زندگی نوایمان پدید می آورد خواهیم پرداخت.

بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش دوم: بدعت نسطوریوس (دنباله)

از کشیش فریبرز خدانی

قسمت دوم

در مقاله پیش اشاره شد که این قسمت مطالعه را به تفکر نسطوریوس و سریل اسکندریه اختصاص خواهیم داد. گفتیم که در مدرسه انطاکیه، کتاب مقدس با نگرش عمیق فلسفی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفت و در عین حال تلاش آنها بر این بود که تا سرحد امکان از روش نمادین و تمثیلی تفسیر کلام پرهیز کنند. همچنین اشاره کردیم که در مورد پرسشهای مسیح‌شناختی و مخصوصاً در رابطه با نحوه ارتباط میان دو طبیعت انسانی و الهی عیسیای ناصری، تلاش می‌کردند که آن دو طبیعت مسیح را در تعاریف مسیح شناختی خود از هم منفک و مجزا نگاه دارند، تا جایی که این توهم ممکن است در ذهن انسان شکل بگیرد که دو طبیعت انسانی و الهی مسیح مانند دو تکه چوب هستند که از یک سر به هم وصل شده‌اند و اگر مثلاً یک سر آن به آتش بسوزد، سر دیگر داغ نخواهد شد.

و در سوی دیگر مجادله، مدرسه اسکندریه قرار داشت که تحت تاثیر اندیشه نوفلاطونی و روش تفسیر نمادین یا تمثیلی^۱ کتاب مقدس، معتقد بودند که دو طبیعت انسانی و الهی مسیح از هر نظر در اتحاد کامل قرار دارند.

باز هم آریوس!

زمانی که کار شورای نیقیه به اتمام رسید و بدعت آریوس محکوم شد و قانون ایمان نیقیه به مثابه اصل متحدکننده کلیسای جهانی پذیرفته شد، انسان ساده‌اندیش گمان خواهد کرد که کار و اثرات بدعت آریوس هم به سر رسیده است و کلیسا می‌تواند در پناه یک قانون ایمان مورد پذیرش همگان، در صلح و صفا زندگی کند. شخصی گفته است که تمام کتاب‌های فلسفی جهان، در واقع پانویسی است بر فلسفه افلاطون. یعنی اینکه تمام آثار فلسفی جهان در حقیقت واکنش و یا برهم‌کنش^۲ با افکار افلاطون محسوب می‌شود و کسی بعد از افلاطون فکر و سخن جدیدی را ارائه نکرده است^۳. علی‌رغم صحت یا سقم این گفته، شاید بتوان به‌درستی اعلام کرد

^۱ Allegorical

^۲ Interaction

^۳ واضح است که این گفته و این ادعا در این مقاله نمی‌توان اثبات یا رد کرد و صرفاً من باب مثال این سخن را تکرار کرده‌ام.

که تمام بدعت‌های مسیح‌شناختی در تاریخ کلیسا، پاورقی‌هایی هستند بر بدعت آریوس و بی‌سبب نیست که تاریخ کلیسا او را به عنوان سرکرده مبدعان شر^۴ معرفی می‌کند.

مسیح‌شناسی "کلمه-جسد"

پس از آنکه آریوس هر دو طبیعت الهی و انسانی مسیح را زیر سوال برد^۵، متفکران مسیحی در دو مدرسه بزرگ علم الهی آن زمان یعنی اسکندریه و انطاکیه، در پی آن بر آمدند که رابطه میان الوهیت و انسانیت مسیح را در قالب کلمات و با استفاده از چهارچوبهای شناخته شده فلسفی که در اختیارشان بود به رشته بیان در آورند. در این راستا شخصی بنام آپولیناریوس^۶ پیدا شد. (در آینده راجع به بدعت او نیز مقاله‌ای منتشر خواهیم کرد). انحراف آپولیناریوس این بود که می‌گفت لوگوس یا کلمه خدا بر بدن مسیح قرار گرفته بود^۷. بدین ترتیب آپولیناریوس که در عین صداقت و حتی بی‌گناهی، تلاش می‌کرد که بدعت آریوس را با کمک ابزارهای فلسفی که در اختیارش بود، رد کند، خود به دامی افتاد که خود تنیده بود. نتیجه این شد که او نظریه‌ای را تدوین کرد که به نام مسیح‌شناسی کلمه و جسد یا لوگوس-سارکس^۸ مشهور شده است. مسیح‌شناسی کلمه-جسد می‌گفت که لوگوس یا کلمه خدا بر جسد مسیح قرار گرفت و جسد مسیح حامل الوهیت بود. به یک معنا، این تفکر مدعی می‌شد که لوگوس خدا، ذهن و روان مسیح را در بر گرفته بود و جسم و جسد او انسانی بود. پس بنا به ادعای آپولیناریوس، انسانیت کامل و الوهیت کامل مسیح بدین گونه بود که لوگوس یا ذات الهی در درون ذهن و انسانیت مسیح جا داشت و جسم او عاری از خدا بود.

سرچشمه فلسفی این تفکر این نظریه افلاطون بود که می‌گوید، انسانیت شخص از جسم و جسد وی متمایز است. پس به همین شکل هم آپولیناریوس معتقد بود که از آنجا که انسانیت مسیح از جسد او جدا بود، پس لوگوس^۹ ذهن یا "نوس"^{۱۰} مسیح را در اختیار گرفته بود. اشکال اصلی این تفکر این بود که مسیح را تنها شامل یک ("مونو"^{۱۱}) طبیعت یا ("فیسیس"^{۱۲}) می‌ساخت که بعدها پیروان این مکتب به نام مونوفیسیت‌ها^{۱۳} معروف شدند.

آپولیناریوس می‌گفت که ما به وسیله نابود شدن جسد نجات پیدا می‌کنیم. یکی از سرودهای مرسوم کلیسایی ایران به طور ناخواسته این تفکر و بدعت آپولیناریوس را تکرار می‌کند و می‌گوید: «روزه و دعا بشکند مرا، تا شوم شبیه عیسی...». یعنی اینکه زمانی که جسم و جسد ضعیف شد و از بین رفت، آنوقت شبیه عیسی

⁴ Archheretic

^۵ به خاطر داشته باشیم که بر اساس تفکر آریوس، مسیح نه خدای کامل بود و نه انسان کامل.

⁶ Apollinarius

⁷ باید توجه داشت که در اینجا، آپولیناریوس از کلمه لوگوس به مفهوم فلسفی یونانی آن استفاده کرده بود و نه از معانی عبری کلمه یا "دَوْر" "davar".

⁸ Logos-Sarx Christology

⁹ nous

¹⁰ mono

¹¹ physis

¹² monophysite

خواهم شد^{۱۳}. پرسشی که جهت سنجش مسیح‌شناسی لوگوس-سارکس مفید خواهد بود این است که از خود بپرسیم آیا زمانی که عیسی در سرزمین اسرائیل قدم می‌زد، می‌توانست که مثلاً فارسی هم صحبت کند؟ یا اینکه می‌توانست و قدرت داشت که کامپیوتر شما را درست کند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، مسیح‌شناسی شما دچار خطای لوگوس-سارکس شده است. شما به یک معنا می‌گویید که او در جسم خود انسان بود، ولی ذهن او خدا بود و از همین رو، عالم به تمامی علوم هم می‌بود.

مسیح‌شناسی کلمه-انسان

در واکنش به این تفکر آپولیناریوس و مسیح‌شناسی او بود که مدرسه انطاکیه بر طبیعت دوگانه مسیح سرسختانه پافشاری کرد. مدرسه انطاکیه به‌درستی اعلام می‌کرد که رابطه میان دو طبیعت را باید به‌عنوان رابطه میان لوگوس با انسان (شامل جسم و روح و جان) درک کرد. به همین دلیل مسیح‌شناسی آن مدرسه را به‌نام مسیح‌شناسی لوگوس-آنتروپوس^{۱۴} می‌شناسیم. در این تفکر، مسیح در عین حالیکه انسان است، لوگوس خدا را بر خود به‌طور کامل دارد. پس در این صورت، ذهن مسیح، مانند ذهن بقیه افراد بشر بود و با همان محدودیت‌ها و قابلیت‌های بشری، البته پاک از آرایش گناه. اگر پاسخ ما به آن پرسشهای مسیح‌شناختی بالا منفی باشد و اعلام کنیم که عیسی ناصری احتمالاً فارسی بلد نبوده است و به‌طور قطع هم از کامپیوتر هم سررشته نداشت، مسیح‌شناسی ما مسیح‌شناسی کلمه-انسان است. مدرسه انطاکیه در مقابل آپولیناریوس ایستادگی کرد و تعلیم داد که مسیح دارای دو ("دیو"^{۱۵}) طبیعت ("فیسیس") بود که به این ترتیب آنها را "دیوفیسیت"^{۱۶} می‌نامیم.

اگر گمان می‌کنید که این صحبت‌ها فقط مربوط به قرون چهارم و پنجم میلادی می‌شود، کافی است که یادآوری کنم که قرن‌ها بعد، یعنی در قرن شانزدهم میلادی در زمانی که مارتین لوتر و جان کالوین دو متفکر بزرگ نهضت اصلاحات دینی با هم بر سر دو طبیعت بشری و الهی مسیح و نحوه ارتباط میان دو طبیعت^{۱۷} مشغول جر و بحث بودند، همین موضوع بار دیگر مطرح شد. لوتر کالوین را به‌نسطوری بودن متهم کرد و کالوین به لوتر گفت که او مونوفیسیت است! پس می‌بینیم که مشکل اتحاد و رابطه میان دو طبیعت به این زودی‌ها گریبان کلیسا را رها نخواهد کرد.

در مقاله بعدی، بحث فلسفی و الهیاتی میان نستورپوس و سریل را به‌دقت بررسی خواهیم کرد.

^{۱۳} بنا به نظر آپولیناریوس، نجات کامل زمانی رخ می‌دهد که انسان به‌طور کامل از جسم و جسد خود رهایی پیدا کند. شاید حافظ هم اینگونه مطلب را درک کرده بود که می‌گوید: «مرغ باغ ملکوت، نیم از عالم خاک؛ چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم»

^{۱۴} Logos-Anthropos Christology

^{۱۵} dio

^{۱۶} diophysite

^{۱۷} Communicato idiomatum

رهبر خدمتگزار

بخش سوم: گام نهادن در راه صلیب

نوشته کشیش تَت استیوارت

تا اینجا دیدیم که رهبر خدمتگزار زندگی و شیوه رهبری خود را طبق روش خداوند عیسی مسیح تنظیم می‌کند. وقتی عیسی شاگردان خود را فرا خواند، به ایشان گفت که او را پیروی کنند تا بتواند ایشان را صیاد انسان‌ها سازد (مرقس ۱: ۱۷). آنانی که مشتاق‌اند به شیوه عیسی رهبری کنند، باید بیاموزند که او را از نزدیک پیروی کنند تا دیگران به واسطه ایشان جذب مسیح گردند. جمع کردن هوادار کار دشواری نیست، اما سؤال عاجل برای همه ما که در خدمت رهبری هستیم این است که چه نکاتی افراد را بر می‌انگیزد تا ما را پیروی کنند و رهبری ما را بپذیرند. در طول سالها، با بسیاری از رهبران برخورد داشته‌ام که به مسیح اعتراف می‌کرده‌اند، اما شیوه رهبری‌شان درست مانند دنیا بود. اگر می‌خواهید افراد را سریع به دور خود جمع کنید، باید از خود بپرسید که آیا مردم به این علت گرد شما جمع می‌شوند که فکر می‌کنند نفعی از شما عایدشان می‌شود. عیسی از این دست پیروان بسیار داشت که برای معجزات یا برکات نزد او می‌آمدند، اما وقتی پی می‌بردند که پیروی از او به معنی پیمودن راه صلیب است، از او روگردان می‌شدند. عده‌ای به این دلیل از یک رهبر پیروی می‌کنند که گمان می‌برند احترام و موقعیت او ممکن است به سودشان باشد. به نظر من، این همان فکری است که یعقوب و یوحنا در سر داشتند، آن هنگام که نزد عیسی آمدند و درخواست کردند که در جلالش بر دست راست و چپ او بنشینند (مرقس ۱۰: ۳۷). پاسخ عیسی نشان می‌دهد که فکر ایشان تا چه حد نادرست بود. پرسید: ”آیا می‌توانید آن پیاله‌ای را که من می‌نوشم بنوشید؟“ (مرقس ۱۰: ۳۸). عیسی در واقع می‌خواست چنین چیزی بگوید: ”اگر می‌خواهید مانند من دیگران را رهبری کنید، باید قادر باشید جام رنج صلیب را بنوشید؛ و اگر حاضر نیستید مرا تا به صلیب پیروی کنید، هرگز در ملکوت من رهبری کارآمد نخواهید بود.“ این گفته بسیار سنگین است، اما عیسی جای تردیدی در این مورد باقی نمی‌گذارد و می‌فرماید: ”اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بر دارد و مرا متابعت کند.“ (لوقا ۹: ۲۳). رهبر خدمتگزار اگر راه صلیب را در پیش گیرد، می‌تواند دیگرانی را که می‌خواهند همین راه را بپیمایند جذب کند.

راه صلیب

راه مرگ

عیسی راه صلیب را که خود می‌بایست ببیماید، به‌دقت برای شاگردان تشریح فرمود. او به‌روشنی گفت که می‌داند این راه برای او به معنی دعوتی است برای مرگ. او در لوقا ۹:۲۲ در این باره چنین فرمود: ”لازم است که پسر انسان... کشته شود و روز سوم بر خیزد.“ عیسی می‌بایست بمیرد تا نجات ما میسر گردد؛ او می‌دانست که این امر اراده پدر است. ما نیز برای پیروی از عیسی فرا خوانده شده‌ایم تا برای خویشتن بمیریم و زندگی خود را تسلیم اراده او سازیم. این یک مبادله تمام عیار است: ما کنترل زندگی خود را هر روزه به عیسی می‌سپاریم، و در مقابل، قدرت سکونت روح‌القدس را می‌یابیم. رهبر خدمتگزار از عیسی پیروی می‌کند و دیگران را نیز فرا می‌خواند تا راه صلیب را ببیمایند و بمیرند.

راه اطاعت

دومین مفهوم صلیب این است که این راه اطاعت است. راه صلیب مستلزم این بود که عیسی اطاعت را پیشه خود سازد. به کشمکش او گوش فرا دهید: ”ای پدر، اگر خواهی، این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.“ (لوقا ۲۲:۴۲). عیسی در طول زندگی خویش، اراده خود را کنار گذارد و مطیع اراده پدر شد، حتی به بهای رنجی عظیم برای خویشتن. رهبران خدمتگزار نباید در زندگی شخصی و در خدمت خود در اطاعت از خدا کوتاهی کنند، حتی وقتی این امر پیامدهایی مشقت‌بار داشته باشد. شاگردانی که شاهد مرگ و قیام عیسی بودند، در نهایت جان خود را در راه او تقدیم کردند. آیا شما نیز مایلید مردم را شاگرد مسیح بسازید و بعد او را با تمام دل خود متابعت کنید و از طریق اطاعت خود، محبت خود را به او ثابت کنید؟ مسیح فرمود: ”اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم.“ (یوحنا ۱۵:۱۰). رهبر خدمتگزار از طریق زندگی و تعالیم خود ضرورت اطاعت را تعلیم می‌دهد.

راه نیل به پیروزی

سومین مفهوم صلیب این است که آن به پیروزی منتهی می‌شود. عیسی زمانی که اعلام داشت در روز سوم بر خواهد خاست، در واقع بر پیروزی خود شهادت داد (لوقا ۹:۲۲). صلیب با تمام ننگ و رنج خود، منتهی شد به بزرگترین پیروزی‌ای که جهان به خود دیده است، پیروزی جاودانی بر قدرت شیطان، گناه، و مرگ. عیسی قیام‌کرده تازگی حیات را به‌همراه می‌آورد. ”مسیح... از مردگان بر خاست“ تا ”ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.“ (رومیان ۴:۶). بدینسان، پیروزی رهبر خدمتگزار بر گناه و بر فریبهای شیطان تبدیل می‌شود به نیرویی که بر دل و ذهن پیروان او تأثیر می‌گذارد.

عادت‌های رهبر خدمتگزار

در زمینه گناهان شخصی

رهبر خدمتگزار گناهان خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد. او در حضور خداوند وقت صرف می‌کند و از او می‌خواهد تا دلش را تفتیش کند (مزمور ۱۳۹: ۲۳-۲۴). سپس گناهان خاص خود را به خداوند اعتراف می‌کند و خواهان بخشایش رحیمانه او می‌شود (اول یوحنا ۱: ۹). اخیراً این نکته را تعلیم می‌دادم و چند آجر با خودم به کلاس درس بردم و از یکی از حضار خواستم تا جلو بیاید و آجری در دست او قرار دادم. سپس شروع کردم به چین آجرها بر روی هم. چیزی نگذشت که آجرها برایش سنگین شدند. به حضار گفتم که ما هر روز گناه می‌کنیم و هر روز که به گناهان خود اعتراف نمی‌کنیم، بار آنها آنقدر سنگین می‌شود که دیگر نمی‌توانیم ادامه دهیم. این همان چیزی است که برای بسیاری از ایمانداران صادق رخ می‌دهد که عادت نکرده‌اند حساب خود را با خدا زود به زود تسویه کنند.

در زمینه طبیعت کهنه

رهبر خدمتگزار طبیعت کهنه خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد (رومیان ۶: ۱۱-۱۴). پیش از آنکه به مسیح ایمان بیاوریم، فقط دارای یک طبیعت بودیم، اما پس از ایمان آوردن، خدا طبیعتی تازه به ما ارزانی داشته است. گویی خودرو زندگی ما اکنون دو دنده دارد، و هر روز باید تصمیم بگیریم که با کدام دنده زندگی کنیم. ما هر روز با دنده کهنه زندگی برای خویشتن از خواب بر می‌خیزیم و هر روز نیز باید زندگی و بدن خود را به عیسی تقدیم کنیم (رومیان ۱۲: ۱-۲). این به معنی آن است که برای مطالعه کلام خدا وقت صرف کنیم و زندگی و قابلیت‌های خود را به مسیح بسپاریم.

در زمینه زخمهای دل

رهبر خدمتگزار زخمهای خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد. عیسی مصلوب‌کنندگان خود را بخشید و الگوی او قدرت شفابخش بخشایش را به ما می‌آموزد. ما هر روز از سوی دیگران رنجیده‌خاطر می‌شویم؛ این رنجش مانند میخی است که در دل ما فرو می‌رود؛ مسأله اینجا است که اگر این میخها را هر روز بیرون نیاوریم، عمیق‌تر فرو می‌روند و بیرون آوردنشان دشوارتر می‌گردد. رهبر خدمتگزار با زخمهای خود صادقانه روبرو می‌شود و تصمیم می‌گیرد آنانی را که او را زخمی کرده‌اند ببخشد، درست همان گونه که خدا او را بخشیده است (لوقا ۱۱: ۴).

در زمینه تکبر

رهبر خدمتگزار تکبر خود را هر روزه به پای صلیب می‌برد (اول پطرس ۵:۶). صلیب جایی است که در مقابل آن شکسته شده، بازسازی می‌شویم. جایی است که با اموری که باعث سرافرازی ما است رویارو می‌گردیم و آنها را همچون عبادتی قلبی به خدا تقدیم می‌کنیم. هر چیزی به‌غیر از مسیح که به ما احساس ارزش می‌دهد باید هر روزه به پای صلیب برده شود.

یک بیماری مهلک: انجیل تندرستی و ثروت

نوشته پروفسور گوردون فی

بخش دوم: انجیل تندرستی کامل

بخش دوم "انجیل ثروت و تندرستی"، این است که اراده خدا تندرستی کامل ایمانداران است. این دیدگاه از چند جنبه با "انجیل ثروت" تفاوت دارد. نخست آنکه گفته می‌شود سلامت جسمی و روانی انسان جزئی از کار نجات‌بخش خدا می‌باشد. بر خلاف دیدگاه ثروت، "انجیل" تندرستی کامل حالت مخدوش‌شده دیدگاهی است که کاملاً با کتاب مقدس همسو است، زیرا عهد جدید به‌طور کامل موضوع شفا را تعلیم می‌دهد. شفا بخشی از خدمت عیسی و رسولان است؛ عطا‌های شفا بخشی از "کریماتای" کلیسا (عطا‌های روحانی) می‌باشند؛ و دست‌کم یک متن، یعنی یعقوب ۵: ۱۴-۱۵ به‌طور خاص به ایمانداران توصیه می‌کند که برای بیماران دعا کنند و وعده می‌دهد که دعایشان مستجاب خواهد شد.

به‌علاوه، گرچه اموال دنیایی برای قوم خدا فاقد اهمیت می‌باشد (زیرا ایشان اگر مالی داشته باشند به‌راستی به دیگران می‌بخشند، و به‌دنبال کسب آن نمی‌روند)، اما سلامت تن امری است حائز اهمیت. یکی از دلایلی که مسیحیان برای شفای بیماران دعا می‌کنند این اعتقاد راسخ است که بدن، گرچه هنوز در عصر حاضر محکوم به تباهی و مرگ است، اما به خداوند تعلق دارد و مقرر است که به قیامت برسد (اول قرن‌تین ۶: ۱۳-۱۴). بدنی که به‌خاطر کار فیض‌آمیز خدا شفا یافته یا سالم است، نشانه‌ای است از اینکه برکات آینده در زمان حاضر نیز در حال عمل می‌باشد.

دیدگاهی "بیمارگونه"

پس اگر درست است که هم کتاب مقدس و هم الهیات از دعای مبتنی بر ایمان برای شفای فیض‌آمیز بیماران حمایت می‌کند، دیگر چه مشکلی وجود دارد؟ کجای "انجیل" تندرستی کامل برای مسیحیان "بیمارگونه" است؟ مشکل اساساً در دیدگاه مخدوشی از کتاب مقدس و الهیات است که تأکید می‌کند که (۱) اراده خدا این است که همه ایمانداران تندرست باشند یا شفای کامل بیابند، و اینکه (۲) خدا خود را متعهد ساخته برای آنانی که ایمان دارند هر بیماری‌ای را شفا بخشد (مگر آنکه بیماری ناشی از شکستن احکام خدا در خصوص "تندرستی" باشد). آنچه جزئی لاینفک از این الهیات می‌باشد این تأکید است که ایمان می‌تواند چنین شفایی را

از خدا "مطالبه کند"، و هرگاه شفا رخ ندهد، خدا مقصر نیست، بلکه تقصیر به گردن کسی است که ایمان کافی نداشته است. "مطالبه کردن" شفا اغلب به معنی "اعتراف" به این است که شفا صورت گرفته است، حتی اگر علائم بیماری باقی باشد، طوری که گاه به شخص نابینا یا بیماری بر می‌خوریم که مدعی است شفا یافته، حتی اگر آن نابینا کماکان کورمال راه رود یا آن بیمار از درد به خود بیچد.

از آنجا که من خود طرفدار شفای معجزه‌آسا هستم، برای مبارزه با این دیدگاه دچار تردید می‌باشم، مبادا به نظر برسد مانند کسانی هستم که اساساً با آن مخالف‌اند. اما چنین نیست. من اعتقاد راسخ دارم که عطا‌های شفا از آن کلیسا است. اما در ضمن، معتقدم که غیرت بیش از حد برای جلال دادن خدا، حقیقت را در عمل مخدوش ساخته و ایماندارانی عصبی به وجود آورده است (زیرا ظاهراً قادر نیستند به اندازه کافی ایمان نشان دهند)، و سبب شده کلیسا در کل به روی عطای شفا باز نباشد. لذا گرچه من با طرفداران این دیدگاه همدردی می‌کنم، اما باید با تفسیر و الهیات نادرست این نهضت مخالفت کنم.

سه اشکال

مانند بسیاری از دیدگاه‌هایی که مبتنی بر نیمی از حقیقت هستند، "انجیل" تدرسی کامل نیز می‌کوشد بنیاد عقیدتی خود را کاملاً بر کتاب‌مقدس بگذارد. اما کاربرد کتاب‌مقدس از سوی مروجان آن دقیقاً در همان سه زمینه‌ای نادرست است که در مورد دیدگاه آنان در خصوص "ثروت" نادرست بود؛ این سه زمینه عبارتند از: (۱) تفسیر نادرست از متون کلیدی کتاب‌مقدس؛ (۲) استفاده گزینشی از متون؛ و (۳) نداشتن نگرشی کلی در مورد کتاب‌مقدس، خصوصاً عدم درک چارچوب اساسی الهیات نویسندگان عهدجدید. در نتیجه، ایشان همان خطای کلیسای قرن‌تس را تکرار می‌کنند و قادر نیستند پاسخ‌هایی را که پولس در اول و دوم قرن‌تس به خود ایشان می‌دهد درک کنند، گرچه این مروجان بدون آنکه آگاه باشند، دنباله‌رو همان رسولان دروغینی هستند که در دوم قرن‌تس ۱۰-۱۳ ذکرشان آمده است.

تفسیری نادرست از متون

همان گونه که در مقاله گذشته متذکر شدیم، هدف از تفسیر کتاب‌مقدس، کشف "معنی روشن" متن است. طبعاً منظورمان معنی "اولیه" است، معنایی که نویسنده "بهروشنی" در نظر داشت، و خوانندگان اولیه نیز "بهروشنی" درک می‌کردند. گرچه کتاب‌مقدس کتابی است برای همه دوره‌ها و از ورای گذشته مستقیماً در باره وضعیت کنونی ما سخن می‌گوید، اما این کار را از این جهت انجام می‌دهد که "نخست" با آنان و برای وضعیت آنان سخن گفته است. بنابراین، نخستین وظیفه تفسیر این "نیست" که کشف کنیم کتاب‌مقدس به ما چه می‌گوید، بلکه کشف این نکته است که در آن زمان به آنان چه گفته است. کلام خدا به ما کلامی جدید نیست،

کلامی که قبلاً هیچگاه کشف نشده باشد؛ بلکه باید همان کلامی باشد که خدا در آن زمان به آن مردمان گفته بوده است. و این تنها کلام مشروعی است که باید از کتاب مقدس دریافت داشت.

همه این نکات به این جهت باید مورد تأکید قرار گیرد که بنیادی‌ترین اشتباه مبشران "تندرستی کامل" همانا در تفسیر متون اصلی‌ای است که به کار می‌برند. ایشان در انجام "تأویل" درست کوتاهی می‌کنند، یعنی در تعیین اینکه معنی اولیه متن چه بوده است.

دلایلی که برای تندرستی کامل ایمانداران همچون اراده خدا برای ایشان ارائه می‌گردد، بر سه دسته از متون (آیات) استوار است: الف) فرمایش پولس مبنی بر اینکه "مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد" (غلاطیان ۳: ۱۴) همراه با تثنیه ۲۸: ۲۱-۲۲ که در آن بیماری یکی از لعنت‌های ناطاعتی از شریعت می‌باشد. بر اساس این متون، گفته می‌شود که بیماری بخشی از "لعنت شریعت" می‌باشد که مسیح ما را از آن فدیة داد. ب) اشعیا ۵۳ و نقل قول از ۴: ۵۳ در متی و از ۵: ۵۳ در اول پطرس ۲: ۲۴. بر اساس این آیات، و خصوصاً از تغییر زمان فعل به گذشته در اول پطرس، استدلال می‌شود که شفا در کفارۀ درست مانند آمرزش گناهان صورت می‌گیرد. ج) بسیاری از آیاتی که یادآور این هستند که خدا به ایمان احترام می‌گذارد؛ مثلاً متی ۹: ۲۹؛ مرقس ۱۱: ۲۳-۲۴؛ یوحنا ۱۴: ۱۲؛ عبرانیان ۱۱: ۶؛ یعقوب ۱: ۶-۸.

در این مقاله، مجال آن نیست که این متون را به‌طور کامل بررسی کنیم؛ اما می‌توانیم نکاتی را تذکر دهیم.

الف) غلاطیان و تثنیه

دسته نخست متون را می‌توان به‌سرعت کنار گذاشت. این نمونه‌ای است از تفسیر بر اساس "آیه‌یاب" که طی آن، کلمه‌ای را در جاهای مختلف کتاب مقدس می‌یابند و می‌کوشند کاری کنند که آنها همگی به یک نکته واحد مربوط شوند. ذره‌ای امکان ندارد که پولس وقتی در باره "لعنت شریعت" سخن می‌گوید، منظورش "لعنت‌های" تثنیه ۲۸ بوده باشد. و "فدا کردن" یا فدیة دادن فقط به یک حقیقت اشاره دارد و آن اینکه آیا شخص به‌واسطه ایمان به فیض خدا در مسیح عادل شمرده می‌شود یا از اجرای اعمال شریعت. امکان ندارد روح‌القدس معنایی را در متن الهام کرده باشد که کاملاً با منظور پولس در چارچوب غلاطیان بیگانه بوده باشد.

ب) اشعیا ۵۳

همچنین جای تردید بسیار است که بتوان به‌درستی استدلال کرد که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که شفا در کفارۀ تدارک دیده شده است. چنین تعلیمی به‌واقع موضع نهضت تاریخی پنطیکاستی بوده است. اما بیانیه رسمی مجمع عمومی کلیساهای جماعت ربانی (۲۰ اوت ۱۹۷۴) کاملاً روشن ساخته که موضع تاریخی، شفا را به همان شکل نجات، جزئی از کفارۀ تلقی نمی‌کند. این بیانیه می‌گوید که شفا آمده شده زیرا کفارۀ انسان را

از عواقب گناه رهایی می‌دهد؛ اما از آنجا که ما هنوز فدیة بدن‌های خود را دریافت نکرده‌ایم، درد و مرگ تا زمان قیامت کماکان جزو تقدیر ما خواهد بود.

لذا چنین به نظر می‌رسد که اعتقاد به شفای جسمی از طریق کفاره تنها از طریق پیچ و تاب دادن موضوع میسر می‌گردد. گرچه آیات بسیاری هست که صراحتاً بیان می‌دارند که گناه ما به‌وسیله مرگ و قیام مسیح مغلوب شده است، اما ”هیچ“ آیه‌ای نیست که صراحتاً همین نکته را در باره شفا بگوید، نه حتی اشعیا ۵۳ و نقل قول‌های آن در عهدجدید.

متی به‌هنگام استفاده از اشعیا ۴:۵۳ حتی به صلیب اشاره نیز نمی‌کند، بلکه به‌روشنی آن را به ”خدمت زمینی“ عیسی مربوط می‌داند. این امر هم از چارچوب متن مشخص است و هم از کاربرد افعال یونانی در ترجمه خاص او از متن عبری (به یونانی الابن یعنی گرفت، و اباستین یعنی حمل نمود).

از سوی دیگر، نقل قول از اشعیا ۴:۵۳ در اول پطرس فصل ۲ به شفای جسمی اشاره نمی‌کند. کاربرد آن در اینجا صرفاً حالتی استعاری دارد. در چارچوب متنی که در آن بردگان (نوکران) ترغیب می‌شوند مطیع اربابان شریر خود باشند- حتی اگر این به معنی رنج ایشان باشد- پطرس به نمونه مسیح متوسل می‌شود، نمونه‌ای که بردگان باید از آن پیروی کنند. این توسل به نمونه مسیح که از آیه ۲۱ شروع می‌شود، آکنده است از اشارات و نقل قول‌هایی از اشعیا فصل ۵۳ که همگی اشاره می‌کنند به رنج ناعادلانه‌ای که مسیح همچون سرچشمه رهایی بردگان از گناه متحمل شد. بنابراین، پطرس می‌فرماید: ”خود گناهان ما را... متحمل شد (اشعیا ۴:۵۳) تا از گناه مرده شویم.“ سپس ادامه داده، می‌فرماید: ”به ضرب‌های او شفا یافته‌اید (۵:۵۳)، از آن رو که مانند گوسفندان گمشده بودید (۶:۵۳).“ اشاراتی که به آیات ۵ و ۶ شده، به‌همراه کاربرد عبارت ”از این رو“ و اشاره به ”گوسفندان گمشده“، علاوه بر تغییر زمان فعل به گذشته، همگی کاملاً روشن می‌سازند که ”شفا“ در اینجا استعاره‌ای است برای شفا از بیماری گناه. چنین کاربرد استعاری از سوی پطرس کاملاً طبیعی بود، زیرا گناه به‌عنوان زخم و جراحت و بیماری، و شفا از چنین بیماری، تصاویری است که در سرتاسر عهدعتیق مشاهده می‌شود (مثلاً ر.ک. دوم تواریخ ۷:۱۴؛ مز ۶:۲؛ اشعیا ۱:۵-۶؛ ارمیا ۳۰:۱۲-۱۳، ۵۱:۸-۹؛ ناحوم ۳:۱۹). به‌علاوه، نقل قول‌هایی که در اول پطرس از عهدعتیق به‌عمل آمده، از ترجمه هفتادتنان می‌باشد (ترجمه یونانی عهدعتیق که پیش از میلاد مسیح تهیه شده بود)، حتی زمانی که این ترجمه با متن عبری تفاوت دارد؛ و ترجمه هفتادتنان از ۴:۵۳ خودبه‌خود حالتی استعاری داشت (”او خود گناهان ما را حمل کرد“، و نه ”مرض‌های ما را“).

منظور من این است: متی اشعیا ۴:۵۳ را اشاره‌ای می‌دانست به ”شفای جسمی“، اما همچون بخشی از خدمت مسیح موعود، نه بخشی از کفاره. پطرس، بر عکس، ”شفای“ مذکور در اشعیا ۵۳ را استعاری برداشت می‌کرد و آن را شفا از مرض گناه می‌پنداشت. به این ترتیب، هیچیک از نقل قول‌های عهدجدید از اشعیا ۵۳، شفا را اشاره به ”شفای جسمی در کفاره“ تلقی نمی‌کنند. اما منظور خود اشعیا چه بود؟ تقریباً قطعی است که منظور او استعاری بود، همان گونه که ترجمه هفتادتنان، تارگوم‌ها، و پطرس همگی چنین

برداشت کرده‌اند. قوم اسرائیل بیمار بود؛ ایشان به‌خاطر گناهان خود سخت مجروح بودند (اشعیا ۱: ۶-۷). اما خدا می‌خواست از قوم خود تفقد کند. کسی قرار بود بیاید که رنج بکشد تا ایشان را رهایی دهد. اشعیا با استفاده از وزن زیبایی شعر عبری، در باره او می‌گوید: ”تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.“ در چارچوب کتاب اشعیا، این پیش از هر چیز اشاره‌ای است به شفا از زخمها و بیماری گناه. با این حال، از آنجا که بیماری جسمی به‌وضوح همچون پیامد سقوط انگاشته می‌شد، چنین استعاره‌ای می‌توانست همچنین حاوی مفهوم ”لغوی“ نیز باشد، و این همان مفهومی است که متی به کار برده است. بنابراین، کتاب مقدس به‌صراحت تعلیم نمی‌دهد که شفا در کفاره تدارک دیده شده است. اما در عهدجدید، صلیب کانون عمل نجات‌بخش خدا تلقی شده است. در این مفهوم (و در این مفهوم که بیماری در نهایت پیامد سقوط است)، شخص ممکن است استدلال کند که شفا نیز در کانون کفاره قرار دارد.

ج) متون مربوط به ایمان

متونی که در باره ”ایمان“ هستند در واقع مهم‌ترین بنیاد نهضت شفا می‌باشند. نباید فراموش کرد که سایر مسیحیان نیز از دو مجموعه از متون قبلی همچون بنیاد شفا استفاده کرده‌اند. استدلال مربوط به تندرستی کامل، یا تندرستی بر اساس درخواست، در نهایت مبتنی است بر مرتبط ساختن شفا همچون بخشی از کفاره (بنیاد درخواست: خدا آن را تدارک دیده، لذا باید هر گاه که از او درخواست می‌کنیم، شفا دهد) با متون مربوط به ایمان (از آنجا که به‌طور کامل از سوی خدا تدارک دیده شده، می‌توان آن را با فرمول درست ایمان دریافت کرد). لذا تأکید زیاد این نهضت بر ”بر انگیزتن ایمان افراد“ می‌باشد.

در اینجا مجال آن نیست که همه این متون را بررسی کنیم. اما به‌جا است که سخنی در این زمینه بگوییم. نخست آنکه متونی که کراراً از سوی مروجین نهضت تندرستی کامل به کار می‌رود، همه به ایمان به خدا برای انجام معجزات اشاره ندارند، اما چند مورد آنها به چنین ایمانی اشاره می‌کنند (مثلاً مرقس ۱۱: ۲۲-۲۴؛ یعقوب ۵: ۱۴-۱۵) و احیای این متون در حیات کلیسا چیز کاملاً بدی نیست. این متون که در باره ایمان هستند در واقع همواره برای کلیسا مشکل‌ساز بوده‌اند. آنها در کتاب مقدس موجود هستند، اما کمتر آنها را ”در حال عمل کردن“ می‌بینیم، به‌جز در موارد استثنایی. با اندوه باید پذیرفت که مسیحیت اونجلیکال انتظار محدودی از خدا دارد. امور عادی زندگی به خدا نسبت داده می‌شوند، اما انتظار برای معجزات اندک است. در واقع، مکتب دوره‌گرایی و برخی از کلیساهای اصلاح‌دیده همه این متون را با استفاده از الهیاتی که معجزه را تنها متعلق به دوره رسولان می‌داند کنار زده‌اند. اونجلیکال‌ها گرچه اغلب برای شفای افراد دعا می‌کنند، اما اگر خدا به دعایشان پاسخ مثبت بدهد، از تعجب از هوش خواهند رفت. خدای اکثر اونجلیکال‌ها خدای امور عادی است.

از سوی دیگر، روشی برای تفسیر این متون هست که اگر به کار گرفته شود، اراده خدا مورد استهزاء قرار خواهد گرفت. می‌گویند: ”خدا وعده داده که هرچه بطلبیم، به ما بدهد.“ اما خوشبختانه خدا هرچه را که

بطلبیم به ما نمی‌دهد، زیرا درخواست‌های ما مبتنی است بر دانش محدود ما و اغلب تحت تأثیر منافع شخصی‌مان می‌باشند. باید خدا را شکر کنیم که هر آنچه را که ”با ایمان می‌طلبیم“ به ما عطا نمی‌کند. فراموش نکنیم که حزقیای پادشاه پاسخ دعای خود را دریافت کرد و پانزده سال به عمرش اضافه شد، اما در طول همین سالها بود که منسی به دنیا آمد!

بنابراین، آنچه در زمینه این متون اهمیت دارد این نیست که چگونه ”آنها را برای خود به عمل وا داریم“؛ مهم این است که آنها را در سایه کل مکاشفه کتاب مقدس چگونه باید درک کنیم. ارتباط آنها با واقعیت حاکمیت خدا و اراده کلی او برای بشریت چیست؟ آنچه که برای این مقاله اهمیت دارد این سؤال حیاتی است که آیا اراده خدا به‌طور خاص برای همه مسیحیان این است که در تندرستی کامل به سر ببرند یا نه. اگر چنین می‌بود (گرچه هیچ آیه‌ای این امر را تأیید نمی‌کند)، ”قصور“ در شفا یافتن به شکلی معجزه‌آسا به معنی قصور در ایمان می‌بود. اما اگر چنین نباشد، و به نظر می‌رسد که چنین نیست، در این صورت، ایمان نه تنها به‌طور خاص شفا را می‌پذیرد، بلکه همچنین می‌داند که وقتی اثرات سقوط را کماکان در خود می‌یابیم، چگونه به خدا اعتماد کند.

در شماره آینده، به بررسی دو عامل دیگر خواهیم پرداخت، یعنی استفاده گزینشی از متون، و نداشتن نگرشی کلی در مورد کتاب مقدس، خصوصاً عدم درک چارچوب اساسی الهیات نویسندگان عهد جدید.